

تاریخ وصول: ۸۹/۸/۵

تاریخ پذیرش: ۸۹/۱۰/۱۰

## «از فنا در خود تا بقا در حق»

صغری باباپور

دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات اصفهان، دانشجوی دکتری گروه فلسفه و کلام اسلامی،

اصفهان، ایران

مهدی دهباشی<sup>۱</sup>

استاد دانشگاه اصفهان

### چکیده:

برای رسیدن به حقیقت حقه هستی و جاودانگی، انسان باید فانی شود تا بقا یابد. انسان باید خویشتن خویش را نابود کرده تا بتواند به خویشتن حقیقی دست یابد که آن جز ذات باقی حق نیست. در این مرحله انسان اثری از خود نمی بیند، به هر چه می نگرند اوست. مینیتی نیست تا اظهار وجود نماید. فنا اقسام مختلفی دارد ولی مهمترین مراتب فنا از میان این اقسام، سه نوع افعالی، صفاتی و ذاتی است؛ البته در تمامی مراتب فنا گونه ای بقا هست. انسان فانی به چنان معرفتی می رسد که هیچ حجابی برایش باقی نمی ماند و تمام حقایق را آن گونه که هست درمی یابد. و در نهایت به این معرفت می رسد که هیچ موجودی از خود استقلالی ندارد و همه فانی در ذات حق هستند.

### کلید واژه‌ها:

سالک، فنا، فناءالفنا، بقا، توحید.

## پیشگفتار

عرفان، مقوله ای متافیزیکی، با ساحتی فراعقلی، در مسیر توحید ناب و فناء فی الله شدن و بقاء بالله یافتن است، تا انسان با سیر و سلوک الی الله، مظهر اسماء جلال و جمال الهی، مصداق بارز خلیفه الهی و آئینه دار طلعت یار گردد.

عرفان اسلامی یعنی انصراف از غیر خدا و ماسوای الهی، توجه به جهان قدس جبروت و حرکت و عبور از خود تا خدا و رسیدن به این مقام که جز ذات احدیت هیچ موجودی هستی ندارد، که عرفان در مباحث خود به گزینه‌های همچون فنا الی الله و بقاء در ذات خدا اشاره دارد. با این بیان فایده عرفان هم مشخص می‌شود که همان وصول به حق و شهود قلبی حقیقت وجود و فناء در حضرت اوست.<sup>۱</sup>

عرفان اصیل اسلامی کاملاً توحیدی خدا محور است که هستی و انسان را با مبدأ، معاد، اسماء، اوصاف و مظاهر و تجلیات معرفی می‌نماید که سیر و سلوک انسان عرفانی، از مقام یقظه و بیداری تا توحید ناب و کامل همان شریعت جامع و نورانی الهی و صراط مستقیم می‌باشد که انسان سالک عرفانی را به مقام خلافت الهی و عبودیت کامل و خالص نائل می‌گرداند تا مظهر اسماء جمال و جلال خداوندی شود.<sup>۲</sup>

واضح و مبرهن است که عرفان بیش از آنکه نظری و علمی باشد، عملی و عینی است، چنانچه شیخ محمود قیصری به نقش عرفان نظری در عرفان عملی اهمیت ویژه ای قائل شده و بیان داشته: «ان الوصول الی الله سبحانه قسمان: علمی و عملی و العملی مشروط: بالعلمی، لیکون العامل و علی بصیره فی علمه»<sup>۳</sup> بنابراین با گفتن، شنیدن و خواندن عرفان نظری امکان

---

۱- فلسفه عرفان، ص ۲۳۲.

۲- المیزان، ج ۲، ص ۲۴۸ - ج ۶، ص ۱۹۰ - ج ۱۵، ص ۷ - ج ۶، ج ۱۹ ذیل آیات ۱۰۵ مائده و ۱۸ حشر.

۳- فلسفه عرفان، ص ۲۰۵.

رسیدن به درجه یک عارف واقعی وجود ندارد؛ بلکه با عمل کردن، تحمل مشکلات و ریاضت، ممکن و مقدور خواهد بود. همه عرفان‌ها برای دستیابی به چنین هدفی دستورات و آیین‌هایی را برای سلوک پیروان خویش تدوین نموده‌اند.

فنا یکی از اساسی‌ترین مراحل سیر و سلوک است که بسیاری از مهم‌ترین نکات عرفانی، در آن مطرح شده است؛ به همین دلیل در متون عرفانی از جایگاه خاصی برخوردار است. موضوع فنا هم در عرفان نظری و هم در عرفان عملی مطرح است. همچنین فنا در ارتباط با سایر اندیشه‌های عرفانی قابل طرح و بررسی است، اما برداشت صوفیه از فنا و بقا یکسان نیست. اهمیت این نکات ما را برآن داشت تا درین نوشتار به بررسی فنا و حقیقت آن پردازیم. انسان همواره از نیستی و معدوم شدن گریزان بوده، و به دنبال جاودانگی و ابدیت است. و برای رسیدن به این غایت از هیچ‌کاری روی‌گردان نیست. اما روشن است تا زمانی که سیر حقیقت را نشناسد، و نداند که به کدامین مقصد در حرکت باشد، جز سرگردانی و ناامیدی در پیچ و خم‌های زندگی هیچ نمی‌یابد. لذا همواره انسان‌های اندیشمند به دنبال شناخت راه نجات بخشی بوده‌اند. در هر حال، بهترین راه تحقق و وصول به ابدیت و جاودانگی در عرفان، سیر الی الله و فنا فی الله می‌باشد؛ یعنی عارف هستی خود را در نیستی می‌جوید و فنا را حقیقی‌ترین هستی می‌شمارد. عارف، کسی است که به دنبال لقاء الله است و به شناخت مفهومی و ذهنی از خدا بسنده نمی‌کند. اما چگونه می‌توان از جاودانگی سخن گفت در حالی که فنا به معنای نابودی است؟ چگونه انسان در عین نابودی می‌تواند به ابدیت و جاودانگی دست یابد؟ هنگامی که انسان به فنا رسید، آیا وجودی دارد تا از جاودانگی اش لذت ببرد؟ این سؤالات و پرسش‌های دیگری در این مورد مطرح است که امید حل آنها را در این نوشتار داریم.

### تعریف لغوی

فنا در لغت به معنای عدم و نیستی است و معنای آن آنچنان واضح است که اهل لغت برای توضیح آن یا به ذکر مترادفش یعنی «عدم» اکتفا کرده یا آن را با ضدش، یعنی «بقا» معرفی کرده‌اند.<sup>۱</sup> در جای دیگر چنین تعریف شده: «نیست شدن، نابود شدن و یا نیستی، نابودی.» (دهخدا؛ معین) در کتاب‌های لغتی که به ریشه کلمات پرداخته‌اند، اصل معنای فنا را انقطاع

۱- تاج العروس، ص ۱۴۱۰.

دانسته اند. (احمد بن فارس) از اینجا روشن می شود که فنا هر چند نیستی و نابودی است، ولی موارد عدم ازلی را شامل نمی شود و تنها موارد عدم بعد از وجود را در برمی گیرد. از این رو تعریف فنا به عدم، از باب تعریف خاص به عام است و شاید از این جهت بعضی از لغویان از این تعریف صرف نظر کرده و آن را با ضدش، یعنی بقا تعریف کرده اند که این هم همانطور که ملاحظه کردیم مشکل خاص خودش را دارد. به نظر می رسد بهترین معنای فنا همان انقطاع است که در زبان فارسی کلمه «نابودی»، همان را می رساند، زیرا «نابودی» در مورد چیزی معنا می دهد که قبلاً موجود بوده است.

هر چند که فنا از لحاظ لغوی، که برگرفته از دیدگاه عرفی است، به معنای نابودی و انقطاع وجود است، به نظر می رسد حقیقت آن امری پیچیده باشد، زیرا متکلمان بر سر اینکه فنا چیست، اختلاف عجیبی دارند، تا جایی که عده ای از آنها فنا را موجودی از موجودات گرفته اند که با خلق شدن آن جواهر از بین می روند. این بحث در زمینه داستان زنده شدن پرندهگان در سؤال حضرت ابراهیم (ع) از چگونگی زنده شدن مردگان مطرح شده و تأکید بر این است که فنا چیزی جز تفرق اجزای مادی و جمع شدن دوباره آنها نیست.<sup>۱</sup>

تمام آنچه گفته شد این احتمال را جدی می سازد که اصولاً حقیقت فنا چیزی جز تغییر و تبدیل نیست و آنچه در عرفان نابودی انگاشته می شود، در حقیقت، تغییر شکل است و چون تغییر شکل چیزی را به چیز دیگر تبدیل می کند، به صورتی که آثار مورد نظر قبلی بر آن مترتب نیست، به آن نابودی اطلاق می گردد و این کاربرد نیز امری معقول به نظر می رسد، زیرا حداقل چیزی که در این میان از بین رفته، شخص است که برای خود هویتی مستقل دارد.

### حقیقت فنا

در تعالیم ادیان هندی، فنا پایان کار و هدف نهایی است، در حالی که در تصوف اسلامی فنا و از دست دادن تعیین فردی، مقدمه ای برای بقا به ... است و هدف نهایی رسیدن به بقا به ... است. با توجه به مکاتب مختلف عرفان هندویی که وجود دارند متوجه این نکته می شویم که هیچ کدام، در غایت یکسان نمی باشند، بلکه برطبق مکتب ها، غایات متفاوت می شوند؛ مثلاً در عرفان بودایی، رسیدن به نیروانا و در عرفان یوگایی تصرف در کائنات، نفوس افراد و رسیدن به برخی اخبار غیبی، غایت مکتب می باشد در حالی که در عرفان اسلامی مقام فنا فی الله

۱- کشف المراد، ص ۴۰۲.

غایت می‌باشد.

«فرق فنای بودایی با فنای صوفیانه این است که فنای بودایی جنبه فیزیکی ندارد. وقتی آدمی از شر امیال و خواسته‌های ناپسند و نفسانی عاری و خالی شد، انسانی با فضیلت و کامل نمی‌شود ولی در فنای صوفیانه وقتی آدمی از این صفات ناپسند و نفسانی عاری و خالی شد و به اصطلاح نفس او مرد، در خدا زنده می‌شود؛ یعنی جز خدا به هیچ کس و هیچ چیزی توجهی ندارد و بر خلاف مرتاض بودایی به همه عالم عشق می‌ورزد، چون همه عالم از اوست.<sup>۱</sup>»

انسان با درک نابودی «من» گذرای خود در دریای ذات مطلق فرو می‌رود و بدین گونه با روشنی تمام درک می‌کند که او نیز همانند ذات الهی، ابدی و جاودان است. روشن است این حس فناپذیری، عالی‌ترین حالتی است که سالک بر آن دست می‌یابد.<sup>۲</sup>

«اندیشه نابودی ذهن عارفان نازک خیال را به سوی این فرضیه سوق می‌دهد که با فنای در منبع لایزال زندگی و جاودانگی و پیوستن به سرچشمه هستی، خود به ماندگاری جاوید می‌رسند. پس فنا را در آخرین مراحل سلوک عرفانی قرار می‌دهند تا در نهایت این سفر پر خطر و پر ماجرا یعنی گذشتن از تن و رسیدن به روح، به زندگی جاوید دست یابند. رد پای این باور داشت را در سرگذشت عطار و حلاج می‌توان دید.»<sup>۳</sup>

اما مراد از فنا نابودی عین عبد نیست، فانی شدن حالت بشریت او در جهت ربانیت می‌باشد. در عرفان اسلامی، منظور از فنا، فنای مطلق نیست، چنانکه در عرفان شرقی و حتی عرفان مسیحی بر شمرده اند، گونه‌ای فنای مطلق در عرفان مسیحی و عرفان شرق وجود دارد که در عرفان اسلامی موجود نیست.

این رجوع به عالم ملکوت را فنا می‌گویند پس فنا عبارت از نفی و نابودی نیست؛ بلکه مرحله خاصی از راهیابی است.<sup>۴</sup> که در پرتو عبادت حاصل می‌شود.<sup>۵</sup>

در حقیقت فنای عارف، فنای صفات بشری او در صفات الهی حق است، نه فنای معرفت و

---

۱- عرفان عارفان مسلمان، ص ۹۷.

۲- تصوف و ادبیات تصوف، ص ۴۴.

۳- فنای عارفانه، بقای جاودانه، ص ۵۹.

۴- تعلیقات علی شرح فصوص الحکم، ص ۳۹ و ۱۷۳.

۵- سرالصلوة، ص ۸۳.

شناخت سالک یا فنای اراده اش و یا هر چیز دیگری. آنچه حجاب راه وصول عارف است، همین صفات بشری است که تا سالک از آنها فانی نشود، به صفات حق تجلی نیابد و به سرچشمه بقا نمی رسد. انسانی که به مقام فنا می رسد به تمام تعینات و خودبینی‌ها و دگربینی‌ها پشت پا زده، اراده‌اش در اراده خدا فانی شده مظهر اراده و فعل خدا در اسماء فعلیه خدا بشود.

محور اصلی فنا، معرفت است و معرفت سیر سلوک را مشخص می کند که از معرفت نفس شروع شده و به معرفت الله ختم می شود. «برترین مرتبه شناسایی شهودی یا معرفت است و در سیر اولیه که تعینات برداشته نشده، این معرفت به صورت فطری و بالقوه در جان انسان هست ولی گرفتار آمدن در چنبره تعینات، بروز و ظهور آن را ناممکن می سازد. در سیر ثانویه که حجاب تعینات برداشته شده، معرفت فراموش شده باز شناسایی می شود.»<sup>۱</sup>

بنابراین جداسازی روح از شواغل، دست افشاندن به ماسوی الله، دست شستن از خویش، فانی گشتن و رسیدن به مقام جمع، برای ذاتی که به تدریج، متخلق به اخلاق الهی می شود، قدم اولیه سالک است. این راه و مقام بر روی همه آدمیان باز است و الگوهای تمام عیار و سر مشق های آشکار نیز وجود دارند تا بر همه انسانها اتمام حجت شده باشد.

یکی از عارفان می گوید: «فنا ذهاب علم است در مشهد قرب و فنای سر در نور ملک، و فنای کون در عین توحید، و فنای عبودیت در ربوبیت و فنای بشریت در تخلق به اخلاق حق و فنای فنا، فنای رویت فناست.»<sup>۲</sup>

در اینجا می توان گریزی به عشق زد، و ارتباطی که عشق با فنا پیدا می کند. همان طور که در کتب مختلف بیان شده است عشق دو مرتبه دارد: یکی عشق مجازی که همان دلبستگی است؛ امری نفسانی و گریزی که با رسیدن به معشوق و مقصود با اطفاء غریزه خاموش و ساکت می شود؛ و دیگر عشق حقیقی و روحانی که روح انسان و حقیقت انسان با آن همراه است؛ زیرا انسان عاشق خدا است و همواره می خواهد با او متحد شود؛ و این همان معنای فنا فی الله است،<sup>۳</sup> محی الدین ابن عربی در تعریف عشق می نویسد: «العشق هو افراط المحبته و

۱- مجموعه آثار شیخ محمود شبستری، ۲۳.

۲- شرح شطحیات، ص ۵۵۴-۵۵۳.

۳- مجموعه آثار مطهری، ج ۳، ص ۵۰۷.

کفی عنه فی القرآن «بشده الحب» فی قوله الذین آمنوا اشد حبا لله و هو قوله «قد شفقتها حبا» ای صارحها یوسف علی قلبها کالشفقان و هی الجلدۃ الرقیۃ التی تحتوی علی القلب فهی ظرف له محیطه؛<sup>۱</sup> عرفا فقط عشق حقیقی را عشق می‌دانند که همان فنای فی الله و عشق به معشوق حقیقی است و هیچ‌گاه خاموش نمی‌شود.

از نظر ابن عربی، بالاترین مرتبه عارف از آن کسی است که در درون با حق وحدت یافته است و پیوسته غرق در ذکر باشد، و این ذکر تنها به زبان و یا قلب نیست، بلکه مترادف است با فنا شدن عارفانه در خدا. هنگامی که چنین ذکری در انسان رخ می‌دهد، انسان به مقامی بالاتر از سایر مخلوقات، حتی ملائکه دست می‌یابد. لذا این تنها انسان است که با ذکر می‌تواند به مرتبه عشق حقیقی و وحدت ذاتی با خداوند و فناء فی الله دست یابد.

انسانی که به مقام فنا رسیده است از هر جنبه ممکن با خداوند هم هویت می‌گردد و خدا را با دیدگان خدا و از منظر خدا می‌بیند. از آنجا که وی خدا را با دیدگان خود خدا می‌بیند، همه تجلیات خداوند در معرض دید او قرار دارد. در واقع همه جهان هستی را در حالی که حیات الهی در آن جریان دارد، می‌بیند. در صورت فنا دیگر فاصله و حجابی نمی‌ماند و تمام حجب از بین می‌رود و حتی حجاب انیت دیگر در آنجا نیست.

خود محی الدین در فتوحات گوید: «پس خداوند سبحان ظاهر گردید و غلبه و اقتدار یافت و ظاهر گشت، باطن و پنهان نگشت و بلکه باطن و پنهان تر گردید، و اسم «الاول» وجود بنده را برایش ثبوت و تحقق بخشید (در حالی که برایش ثابت بود) و اسم «الآخر» تقدیر فنا و فقدان را برایش تحقق و ثبوت داد (در حالی که پیش از این برایش ثابت بود).» (ابن عربی، جلد اول، ۱۳۸۱: ص ۴)

فنا در اصطلاح صوفیان سقوط اوصاف مذمومه از سالک است که به وسیله کثرت ریاضات حاصل شود و نوع دیگر فنا عدم احساس سالک است بعالم ملک و ملکوت و استغراق اوست در عظمت باری تعالی و مشاهده حق. از این جهت است که مشایخ این قوم گفته اند «الفقر سواد الوجه فی الدارین»<sup>۲</sup>

و حتی عده ای گفتند مراد از فنا، فنای مخالفات و بقا، بقای موافقات است؛ یعنی سالک آن

۱- فتوحات مکیه، ج ۲، ص ۳۲۳.

۲- مصباح الهدایه، ص ۴۲۶.

کارهایی را که خداوند نهی کرده است، انجام ندهد و آنچه را که خداوند امر کرده، انجام دهد. این فنا به مقام توبه مربوط است.

فنا اغلب با فقدان حس همراه است، هر چند این شرط لازم آن نیست. در مقام فنا، عارف هیچ چیز جز ذات احدیت نمی بیند، و هیچ صدایی جز صدای حق نمی شنود؛ به عبارتی برای هیچ کس هیچ حظی از وجود قائل نیست. نه اینکه کثرت را ببیند و آنها را تجلیات حق بداند، بلکه جز حق چیزی نمی بیند تا آنکه آن را آیت حق بداند. در عالم فنا غیر از ذات حضرت احدیت چیزی نیست؛ زیرا مفروض فنای در ذات است و اگر بنا بشود در ذات حضرت احدیت، کثرت داخل شود، اشکالات وارده بی شمار می شود.

اما فنا در ذات احدیت: «و أما باعتبار الأحدى فالكل اعتباران، اتصافه بصفات الكون و رجوع الكون [مستهلك فيها. فلا تلذذ و لا تألم فهذا السر فوق سر القدر، لأنه سر الأحدى المستعليه عن الكثرة.»<sup>۱</sup>

در فنا بنده حق نمی شود و حق نیز بنده نمی شود بلکه همه تعینات از میان برداشته می شود. اتحاد نیز به مفهوم یکپارچگی نیست، بلکه بنده از اراده و صفات انسانی اش فانی می شود و با محبوبش احساس یکپارچگی می کند؛ بدین معنی که هیچ نشانه ای از کون نمی ماند و مستهلک و فانی در ذات احدیت می گردد.

«احدیت ذات آشکار خواهد شد، و هر دیده ای که متصف بوجود است در مقابل احدیت ذات تاب مشاهده نخواهد داشت، در آن صورت وجود اعیان ممکنات (کون) نابود گشته و توصیف به وجود نمی شود زیرا آنها اتصاف به وجود را جز به واسطه این اسماء نپذیرفتند.»<sup>۲</sup>

«همه بزرگان صوفیه حالت فنا و بی خودی را نتیجه فضل و رحمت الهی و خارج از اختیار می دانند و علت آن را رویت جمال حق به چشم دل و الهام و افاضه خداوند به قلب می پندارند. این حال است که منجر به عالی ترین مقام عارف و هدف نهایی او یعنی «اتحاد و اتصال» می شود.»<sup>۳</sup>

بنابراین بعد از فناء دیگر شخص معنی ندارد و در آن حال نه اسمی و رسمی و نه ضمیری

۱- کتاب المعرفه، مسأله ۹۹.

۲- فتوحات مکیه، باب ۷۱، پرسش ۱۱۵.

۳- تاریخ تصوف در اسلام، ص ۳۸۰.

و نه عین و اثری از او نیست. وقتی که می‌گوییم: فردی فانی شد، در آن عالم وحدت دیگر فردی باقی نیست، اسمی نیست؛ آنجا حق است و بس. و فرد در این حال تعینش به اطلاق مبدل شده و از حجاب تعین عبور کرده و غرق اطلاق وجود گشته؛ یعنی محو و فانی شده است.

ولی نباید تصور شود که با رسیدن به «مقام فنا» کار تمام شده است و انسان از شر نفس و تسلطش رهایی یافته است، بلکه مشکل در این است که این کمالات را که از خدا گرفته است، نباید به خویش نسبت دهد و استفاده و سوءاستفاده‌های نفسانی از آنها بکند، یعنی مشکل رؤیت نفس. این خود بالاترین حجاب است و از «حجب نوریه» است.

عارف که به مقام فنا می‌رسد باید که از فنا هم فارغ شود و به مقام فناء عن الفناء و بلکه فناء عن الفنائین برسد که به تعبیر قونوی در کتاب مفتاح: «من رزق الطهاره حتی عن الاخلاص فقد منح الاخلاص»: چنین بنده‌ای به مرتبه‌ای از رهیدگی رسیده است که حتی اخلاصش نیز او را به خود مشغول نمی‌سازد و فقط خداوند را می‌بیند.

لذا عالی‌ترین مرتبه فنا هنگامی است که شعور نیل به مقام فنا نیز از بین برود، یعنی به فناء؛ الفناء دست یابد. در این حال عارف محو در مشاهده ذات الوهیت است. غایی‌ترین مقام فنا یعنی بی‌خودی و بی‌خبری کامل از خویش، پیش درآمد بقایی است که استعداد دوام در حق را به عارف می‌بخشد.

اگر کسی از دیدن و رؤیت کمالات خود رست، آنگاه به راستی رسته است. وگرنه اگر کسی به کمالات برسد ولی هنوز رؤیت کمال و رؤیت نفس کند و خود را ببیند، به خود التفات داشته باشد، کمالات را از خود بداند و به خود بگیرد و از خود ببیند، چنین شخصی هنوز رسوباتی از ناخالصی‌ها و خودکامگی در او باقی است. فنا مستلزم فنای فنا یعنی ناپدید شدن کلی آگاهی از ناپدید شدن خویش است؛ زیرا حتی آگاهی از فنا آگاهی از چیزی غیر واقعیت مطلق است. در نتیجه فنا به عنوان تجربه انسان نابود کردن کلی نفس و در نتیجه تمام چیزهایی است که با نفس به صورت متعلقات معرفت و اراده آن ارتباط دارد.

«فنا عبارت از آن است که به واسطه استیلای ظهور حق بر باطن، به ماسوای او شعور نماند، زیرا صاحب فنا را اگر به فنای خود شعور باشد، صاحب فنا نباشد.»<sup>۱</sup>

همان طور که امام محمد غزالی چنین می گوید:

«و چون سالک ذاکر، به ذکر خود و دل و باطن خود توجه نکرده، سراپا مستغرق یاد حق گردد... حالتی پیدا کند که از آن به فنا تعبیر می شود و در این حالت سالک از خویش غایب شده و... فنا وقتی به کمال می رسد که سالک هم از خویش فانی شود و هم از فنای خویش. زیرا که غایت فنا، فنای از فناست... حالت اینان نسبت به محبوب خودشان، به حالت تو می ماند نسبت به چیزهایی که شیفته شان هستی، از مال و جاه و معشوق، که تو هم از شدت تفکر در معشوق خود، چنان مستغرق در او می شوی که دیگر، چیزی نخواهی شنید و چیزی نخواهی دید.»<sup>۱</sup>

با توجه به بیانات قبلی، فنا مقصد سیر و سلوک عارفان است و عارف هیچ کس و هیچ غیری را، حتی خود را نمی بیند تا بخواهد آنها را نفی یا اثبات نماید؛ چون که سالک در این مقام، فانی در شهود ذات اقدس خداوند است و نه تنها غیری نمی بیند بلکه فنای خود را نیز نمی بیند؛ به عبارتی فانی در ذات حق حتی نمی داند که خودش وجود داشته و به فنا رسیده است.

در مصباح الهدایه از انتهای سلوک تصویر دیگری به دست داده شده: «سیر الی الله وقتی منتهی شود که بادیه وجود را با قدم صدق یکبارگی قطع کند و سیر فی الله آن گاه محقق شود که بنده را بعد از فنای مطلق وجودی و ذاتی مطهر از لوث حدثان ارزانی دارند تا بدان در عالم انصاف به اوصاف الهی و تخلق به اخلاق الهی ربانی ترقی می کند و اختلاف اقوال در تعریف فنا و بقا مستند است به اختلاف اقوال سایران.»<sup>۲</sup>

بدین ترتیب می توان گفت که فنا به یک سو نهادن آگاهی نیست، بلکه فرد در این مرحله نه تنها شعور ذات (خود آگاهی) خویش را از دست می دهد، بلکه آگاهی از «ناخودآگاهی خود» را نیز از دست می دهد و حتی آگاهی به فنای خود ندارد.

حضرت امام خمینی در این رابطه فرموده است:

«در حال فنا هنوز حکم کثرت باقی است مگر آنکه فنا از فنا پدید آید، یعنی در حال تجلی اطلاقی، واحدیت که تمام تعینات فانی شده و دیگر هیچ اشاره و اسمی باقی نمی ماند؛ یعنی

۱- الاربعین، ص ۵۳-۵۲.

۲- مصباح الهدایه، ص ۴۶۶.

مقام صحو بعد المحو، و این مقام را مقام (او ادنی) گویند که حدیث: (لی مع الله حالات...) به آن اشاره دارد، و حضرت خاتم همیشه این مقام را دارد، و بعضی کمالین از اولیا در حالت سلوک گاهی آن را پیدا می کنند، و تمام مردم در قیامت کبری دارای آن هستند.<sup>۱</sup>

اما سالک فانی در ذات حق گرچه از جهت شهود علمی فانی است ولی از جهت وجود عینی، در بقا است و این دو نقیض هم نمی باشند؛ بلکه هر دو عینی بوده و تفاوت آنها در جهات مختلف آنها می باشد. چون که فنای عارف منسوب به خود اوست، اما بقایش، بقای الهی است و منسوب به خداوند است. همچنین فنا نقطه پایانی کمال برای سالک نمی باشد بلکه سالک باید از فنا نیز فانی شود.

اگر به حقیقت وجودی عالم بنگریم به علت غلبه فیضانات الهی و وجود ساری حق در عالم، در مرحله فنا هیچ نقشی باقی نمی ماند که قائل به تشخیص افراد مختلف در این مقام گردیم.

البته این سخنان، در مباحث و حوزه نظری است، اما این که کسی به چنین مرحله ای برسد یا نه و یا کسی تا به حال مدعی چنین حالتی شده یا نه، بحث دیگری می طلبد. همچنان که گفتند این راه بسی طولانی است و محدودیت و پایانی ندارد و رسیدن به آن به سادگی میسر نیست. چنانکه کاشانی در مورد عم محدودیت فنا برای انسان می گوید: و «نهایت وصول را نمی توان با عمر ابد در آخرت نیز تهیه کرد تا چه رسد به عمر دنیا»<sup>۲</sup>

### مراتب فنا

اما عرفا برای رسیدن به این مقام به منازل و مقاماتی قائلند که عملاً باید طی شود و بدون عبور از آن منازل، وصول به عرفان حقیقی را غیرممکن می دانند.

از نظر انسانی که در سیر و سلوک است، کمال در رسیدن است و در فهمیدن، و آن رسیدن به کمال مطلق، کمال حقیقت یا فناست، اما وصول به حقیقت بدون فنا ممکن نیست و وصول به فنا نیز جز از طریق عشقی شدید میسر نمی شود و سعادت نزد اهل سکر و صحو در ارتباط انسان با خدا در فنای خود با فنای ما سوی ... است.

برای فنا مراتب مختلفی بیان شده است. عزالدین کاشانی مراتب فنا را شامل فنای از

۱- تعلیقه علی شرح فصوص الحکم، ص ۲۸۲.

۲- مصباح الهدایه، ص ۴۳۰.

شهو، فناى از رغبت، و فناى متحقق به حق مى داند که در در فناى متحقق به حق سالک خود و خلق را نمى بيند. همين خود داراى مراتبى است: در اولين مرتبه، سالک فعل خود را ندیده، آن را مستند به خدا مى يابد؛ در مرتبه دوم، ذات خود را نمى بيند؛ در مرتبه سوم حتى فناى ذات خودش را نيز نمى بيند. کاشانى از آن تعبير به فناى از فنا مى کند و آخرين مرتبه، فناى وجود در وجود يا شهود در شهود است.<sup>۱</sup>

قشيري براى فنا سه مرحله قائل است: اول فانى شدن از نفس و انديشيدن به صفات حق، دوم منصرف شدن از صفات حق به واسطه شهود حق، سوم فانى شدن از شهود و مستهلک در وجود حق.<sup>۲</sup>

لاهيجى نيز براى فنا مراتبى قائل است که شامل فناى افعالى، فناى صفاتى و فناى ذاتى يعنى محو، طمس و محق مى باشد.<sup>۳</sup> در فناى افعالى، سالک همه افعال را در افعال حق فانى مى بيند، زيرا خداوند به تجلى افعالى بر او متجلى شده است. در مرتبه دوم حق به تجلى صفاتى بر سالک متجلى مى شود و او صفات تمام اشياء را در صفات حق فانى مى بيند و به غير از خداوند هيچ شخصى را داراى صفت نمى بيند و خود و تمام اشياء را مظهر و مجلاى صفات الهى مى شناسد و صفات او را در خود ظاهر مى بيند. در مرتبه سوم، حق به تجلى ذاتى بر سالک متجلى مى شود و او جميع ذوات اشياء را در پرتو نور تجلى ذات احديت، فانى مى يابد و تعينات عدمى وجود به فنا و توحيد ذاتى مرتفع مى شود و وجود اشياء را وجود حق مى داند و در دیده حق بين عارف « کل شىء هالک الا وجهه » جلوه گرى نموده، به جز وجود واجب، موجود ديگرى نيبند و خيال غيريت نزد وى محال گردد.<sup>۴</sup>

هنگامى که سالک در ابتداى مسير سير و سلوک است، همه چيز را مستقل مى بيند ولى سرانجام به نقطه اى مى رسد که همه آنها در نظر او در ذات حق فانى مى شوند. از نظر لاهيجى، فناى افعالى، فناى افعال تمام موجودات در فعل خداوند، فناى صفاتى، فناى صفات آنها و فناى ذاتى نيز، فناى ذات آنها مى داند.

۱- لطائف الاعلام، ص ۲۱۸.

۲- رساله قشيره، ص ۳۷.

۳- مفاتيح الاعجاز، ص ۲۲۷.

۴- همان.

در کلمات عرفا سخن از محو و صحو نیز بسیار آمده است. مقصودشان از محو این است که عارف به جایی می‌رسد که محو در ذات حق می‌گردد و از خود فانی می‌شود، یعنی «من» در او محو می‌شود، او دیگر خود را مانند دیگران «من» درک نمی‌کند.

اگر محو شدن به حدی برسد که آثار «من» نیز محو شود «محق» نامیده می‌شود. محو و محق فنا است. ولی عارف ممکن است از حالت فنا به حالت بقاء بازگردد. اما نه به این معنی که تنزل کند در حالت اول، بلکه به این معنی که بقاء بالله پیدا می‌کند. این حالت را که فوق حالت «محو» است «صحو» می‌نامند.<sup>۱</sup>

«محو» این است که بنده کارهای خود را در افعال الهی فانی کند و به کار خود به دیده استقلال ننگرد. «طمس» فانی شدن صفات بنده در صفات خداوند است که هیچ یک از سجایا و اوصاف کمال خود را، جز از او نبیند. «محق» یعنی فنای وجود عبد در وجود الهی.<sup>۲</sup>

بدین ترتیب از سه نوع فنای افعالی، صفاتی و ذاتی چنین تعبیر می‌کنند که اگر سالک تمام موجودات را فعل حق و اسباب فعل وی ببیند، محو یا فنای افعالی نامیده می‌شود؛ و اگر آنگونه باشد که صفات احدی را در تمام مراتب متجلی ببیند و تمام خصائل را مظهر صفات او ببیند، طمس یا فنای صفاتی بوده؛ و اگر به فنای کلی برسد تا جائیکه هیچ کس را جز الله نبیند، محق یا فنای ذاتی گویند که بالاترین مقام فنا است. تکلیف اخلاق فردی و اجتماعی هر مرتبه به نسبت همان مرتبه می‌باشد.

در فنای افعال بعضی از سالکان، اراده و اختیار هیچ فعلی را ندارند و همه افعال را از حق تعالی می‌پذیرند، چنانکه بعضی از آنان حتی خوردن و آشامیدن را از یاد می‌برند «تا آن‌گاه که خداوند یکی را بر ایشان گمارد که به تعهدات ایشان از طعام و سقی و غیر آن قیام نمایند».<sup>۳</sup>

ابن عربی نیز فنا را دارای هفت مرتبه را می‌داند: فنای از مخالفت، فنای افعالی، فنای صفاتی، فنای از ذات خویش، فنای از مشاهده کل عالم، فنای از ماسوی الله و فنای از صفات

۱- مجموعه آثار مطهری، ج ۲۳، ص ۹۰.

۲- حاشیه بر اسفار، ج ۱، ص ۲۱.

۳- مصباح الهدایه، ص ۴۲۷.

حق و نسب آن.<sup>۱</sup> او فنای از فنا را به عنوان یکی از مراتب نمی‌شمارد و آن را یکی از احوالی می‌داند که با هریک از مراتب هفت گانه همراه می‌شود. همان طور که انسان در حال خواب دیدن اصلاً آگاه نیست که آنچه می‌بیند خواب است، شخص فانی نیز در هنگام فنا در هر یک از این مراتب از فنای خویش آگاه نیست.<sup>۲</sup>

از نظر ابن عربی، در فنای از مخالفت، انسان به هیچ وجه به فکر مخالفت با خدا نمی‌افتد. در فنای افعالی، عبد، همه افعال بندگان را به خداوند منسوب می‌کند. در فنای صفاتی و فنای از ذات خویش، انسان ابتدا از صفات مخلوق جدا شده و به صفات الهی متصف می‌شود و بعدها از شهود ذات خویش نیز فانی می‌گردد، هر چند هنوز به شهود خود واقف است. در فنای از مشاهده کل عالم، سالک از تمام عالم به واسطه شهود خداوند یا شهود ذات خویش فانی می‌شود. در فنای از ماسوی الله، سالک به واسطه خود خداوند از غیر او فانی می‌شود و در این فنا، حتی شهود خویش را نیز نمی‌بیند. سرانجام در مرتبه هفتم که فنای از صفات حق و نسب آن می‌باشد، تمام صفات و اسماء خداوند از نظر سالک کنار رفته، زیرا تمایز بین خداوند، سالک و عالم از بین رفته است.

در حقیقت، ابن عربی، لوازم سیر و سلوک شخص تا وصول به فنای مطلق را شرح داده و همه اینها را در قالب مراتب فنا بیان کرده است. بنابراین می‌توان گفت در عرفان اسلامی، فنا ابزاری برای ترقی حد وجودی انسان است که شامل احاطه وجودی و تغییر ماهیت او است. اما با توجه به تدریجی بودن این مراحل، زمانی انسان تنها دچار تحول صفاتی شده و ذات بشری او باقی می‌ماند تا جایی که به فنای ذاتی برسد و در آنجا دیگر بدن خودش با سایر بدن‌ها برایش هیچ فرقی نکند.

بدین ترتیب فنا نه تنها نابودی و از بین رفتن چیزی نیست، بلکه از بین رفتن موانع مادی برای انسان است تا جایی که هیچ حجابی باقی نماند و به حدی برسد که حقایق را همان گونه که هست در یابد، به این نحو که هیچ موجودی از خودش استقلال ندارد و همه فانی در ذات حق هستند. اما چنین معرفتی نیاز به فنای سالک دارد. لذا تنها فنای ذاتی حقیقتاً فنا است و سایر مراتب فنا، مقدمات رسیدن به این مرحله می‌باشند.

۱- فتوحات مکیه، ص ۵۱۳.

۲- همان، ص ۵۱۵.

البته سالک حتی در مقام فنای ذاتی نیز نحوه ای از وجود خود را دارد؛ هیچ فنایی نیست مگر آنکه بقایی را به دنبال داشته باشد. ابن عربی رابطه فنا و بقا را اینگونه بیان می کند:

در طریق سیر و سلوک جز فانی باقی نمی ماند و به جز باقی فانی نمی شود و چیزی به فنا موصوف نمی شود، مگر در حال بقا و چیزی به بقا موصوف نمی شود، مگر در حال فنا، پس در نسبت بقاء، حق مشاهده می شود و در نسبت فنا، خلق.<sup>۱</sup>

چون در افتادم به پندار بقا      در بقا خود را پریشان یافتم  
چون فرو رفتم به دریای فنا      در فنا در فراوان یافتم  
چون بمردم هم زخویش وهم زخلق      زندگی جان ز جانان یافتم

(دیوان عطار، ۶۷۱۹-۶۷۲۴)

بقای در خدا پس از فنای خود نشانه انسان کامل است. کسی که نه تنها به سوی خدا سیر می کند (سیر الی الله) یعنی از کثرت به وحدت می رود، بلکه در خدا سیر می کند (سیر فی الله، مع الله)؛ یعنی در حالی که مدام با او متحد است، به جهان مظاهر که از آن عازم شده و تجلی وحدت در کثرت است، باز می گردد.<sup>۲</sup> که این بازگشت به سوی راهنمایی خلق به سوی حق است.

همچنین باز وی فنا و بقا را به تکرار تجلی خداوند پیوند می زند که در هر آن، خداوند در عالم متجلی می شود و تجلی او فنا و بقایی را دربردارد.<sup>۳</sup>

«متصوفه فنا را عین توحید دانسته اند. تن بر اثر ریاضت و مجاهدت از میان بر می خیزد و روح مجرد می گردد و در این حال با فنا و رفع تعلقات مناسبت دارد. در سیر عروجی روح انسان به جایگاه اصلی خود؛ یعنی مقام وحدت باز می گردد، این وحدت هم صفاتی، هم افعالی، و هم ذاتی است. پس فنا، توحید محض است.»<sup>۴</sup>

همچنین می توان برای روشن شدن فنا و انواع آن از انواع تجلی سخن گفت؛ که تجلی سه

۱- همان، ج ۲، ص ۵۱۵.

۲- عرفان عارفان مسلمان، ص ۲۵.

۳- شرح القیصری، ص ۷۹۵.

۴- فنای عارفانه، ص ۶۶.

نوع است: تجلی افعال که به آن محاضره گویند، تجلی صفات که مکاشفه نام دارد، و تجلی ذات که مشاهده گویند. « در ظرف وجود آدمی یا خدا جای می گیرد یا غیر خدا یعنی خود. اگر بنده بخواهد جلوه های حق بر او بتابد و تجلی در وی تحقق یابد، باید اندرون خود را از غیر خدا صاف و پاک گرداند. این کار با تزکیه نفس آغاز می شود و در عشق، سکر و حیرت و سرانجام فنا و بقا مراتب پایانی خود را طی می کند و به کمال می رسد. در فنا، همه آثار و نشانه های ماسوی الله از وجود بنده رخت برمی بندد. البته، این کار در فنا در سه مرحله انجام می گیرد: ابتدا فنای افعال حاصل می شود، سپس فنای صفات و آنگاه فنای ذات. هر گاه یکی از انواع فنا در بنده شکل گرفت، یکی از انواع تجلی نیز به تناسب آن حاصل می شود؛ یعنی با فنای افعال، تجلی افعال و با فنای صفات، تجلی صفات و با فنای ذات، تجلی ذات.»<sup>۱</sup>

براساس این مطلب فنای صفات در مکاشفه و فنای ذات در مشاهده رخ می دهد. با مکاشفه صفات خداوند، سالک به فنای صفات خود پرداخته، و با مشاهده عظمت ذات حق، ذات خود را فانی می کند؛ یعنی وجود خداوند چنان بر وجود سالک غالب گردد که باطن او از همه وسوسه ها فانی گردد. بعد از فنا سالک به بقا رسیده، که توحید در مرحله بعد از فنا و بقا حاصل می شود. چرا که «سالک در منازل گوناگون می کوشد گام به گام از خود و ماسوی الله بیرون آید و به صفات الهی آراسته شود. در فنا و بقا این توفیق نصیب او می شود تا به کلی از غیر خدا تهی گردد و تنها به او توجه کند. وقتی این تحول در سالک پدید می آید، وی آمادگی پیدا می کند تا به پایان این راه یعنی توحید نزدیک شود.»<sup>۲</sup>

لذا می توان توحید حقیقی را چنین گفت که بنده به غیر او هیچ توجهی نکند و همه چیز را در او خلاصه ببیند.

به عقیده عارف کامل توحید حقیقی و واقعی وقتی به وجود می آید که شرک هستی سالک از بین رفته و منصور وار «انالحق» بگوید. به این دلیل که خداوند انسان را به تمثیل خویش آفریده و او را مظهر صفات خود من جمله عشق ابدی قرار داده است. سالک جدا شده از ماسوی الله که به عالم توحید وارد شده، هم می تواند بگوید که چیزی نیست و عدم است و

۱- تاریخ تصوف، ص ۲۷۳.

۲- همان، ص ۲۷۵.

هم می تواند بگوید که خود او همه چیز است.<sup>۱</sup>  
بایزید بسطامی نیز در این باره می گوید: - من در میدان نیستی رفتم. چند سال در نیستی می پریدم تا از نیستی در نیستی نیست شدم... آنگاه در توحید نگریدم بعد از آنکه خود و کون نیست شدم.<sup>۲</sup>

مهمترین مراتب فنا از میان این اقسام، سه نوع افعالی، صفاتی و ذاتی است که در این سه نوع تحولی قابل توجه در وجود سالک رخ می دهد. اما انسانها قبل از فنا خیال می کنند که مستقل هستند ولی با فنا متوجه می شوند که هیچ استقلالی نداشته و از ارتباط با خداوند به وجود رسیده اند. البته این معرفت به عدم استقلال، اگر در مقام افعال یا صفات حاصل شود، فنای افعالی و صفاتی رخ می دهد و اگر به مقام ذات برسد، فنای ذاتی نیز حاصل می شود. لذا به این نتیجه می رسیم که فنا از سنخ معرفت است و معرفت در مقام فنا، کشف تمام روابط است.

چنانکه بیان شد سالک می تواند بعد از پیمودن مراحل فنا، و رسیدن به بقای ظاهر و باطن، به توحید می رسد که این توحید با استدلال و تعقل حاصل نمی شود. سالک با رسیدن به این مرحله به اقسام توحید گام می نهد که سخن از آن بیرون از این مجال است. «عارف با این توحید به مقصد می رسد و در واقع سیر الی الله و به تعبیر متاخران سیر من الخلق الی الحق را به پایان می برد. روشن است که این سیر انتهایی ندارد و توقف نمی پذیرد. به تعبیر قدما بعد از سیر الی الله، سیر فی الله آغاز می شود و از دیدگاه متاخران بعد از سیر من الخلق الی الخلق، سیر فی الحق بالحق فرا راه سالک قرار می گیرد.»<sup>۳</sup>

### نتیجه

فنا در ادیان مختلف کاربردهای متفاوتی دارد، در بسیاری ادیان رسیدن به فنا غایت نهایی می باشد، اما در عرفان اسلامی فنا آغازی برای رسیدن به بقاء در حق است. حقیقت فنا در عرفان اسلامی به معنای نابودی نیست، بلکه فنا چیزی جز تغییر و تبدیل نیست؛ بدین معنی که آثار مورد نظر مقام قبلی بر آن مترتب نیست، و در اینجا هویت شخص سالک از بین رفته و با

۱- تاریخ تصوف در اسلام، ص ۳۸۶.

۲- شرح شطحیات، ص ۹۷.

۳- تاریخ تصوف، ص ۲۷۸.

هویتی جدید ظاهر می گردد.

غایت سلوک در فنا، گذشتن از موانع مادی و مجرد و رسیدن به بی حدی است. لذا فنای شخص از نفسانیات شروع شده، بعد از سیر از مجردات، به عینیت یافتن با صفات و اسماء ختم می شود. احاطه روحانی سالک به درجه ای می رسد که دیگر، همه بدن‌ها برای او یکسان است، چنانکه تمام بدن‌های بندگان برای خدا یکسان است و با همه ارتباط یکسانی دارد. انسانی که به مقام فنا رسیده است از هر جنبه ممکنه با خداوند هم هویت می گردد و خدا را با دیدگان خدا و از منظر خدا می بیند. از آنجا که وی خدا را با دیدگان خود خدا می بیند، همه تجلیات خداوند در معرض دید او قرار دارد. در واقع همه جهان هستی را در حالی که حیات الهی در آن جریان دارد، می بیند. در صورت فنا دیگر فاصله و حجابی نمی ماند و تمام حجب از بین می رود و حتی حجاب انیت دیگر در آنجا نیست.

مهم‌ترین مراتب فنا از میان اقسام مختلف آن، سه نوع افعالی، صفاتی و ذاتی است که در این سه نوع تحولی قابل توجه در وجود سالک رخ می دهد. البته سالک حتی در مقام فنای ذاتی نیز نحوه ای از وجود خود را دارد؛ هیچ فنایی نیست مگر آنکه بقایی را به دنبال داشته باشد. بقای در خدا پس از فنای خود نشانه انسان کامل است. کسی که نه تنها به سوی خدا سیر می کند؛ یعنی از کثرت به وحدت می رود، بلکه در خدا نیز سیر می کند؛ یعنی در حالی که مدام با او متحد است، به جهان مظاهر که از آن عازم شده و تجلی وحدت در کثرت است، باز می گردد؛ که این بازگشت به سوی راهنمایی خلق به سوی حق است.

ارزش فنا آنقدر زیاد است که می تواند مطلوب غایی برای انسان باشد، چرا که انسان با فنا به معرفت حقیقی دست می یابد. غایت همه انسان‌ها فانی شدن است، اما فانی شدن اجباری قابل مقایسه با فنای سلوکی و اختیاری انسان‌ها نیست؛ زیرا اولی شامل افرادی که در ورطه سقوط می افتند نیز می شود و دومی به نجات و سعادت انسان‌ها می رسد.

نهایتاً اینکه انسان در سیر به سوی فنای ذاتی به مرحله ای می رسد که وجه الله گشته، ذات و انیت او در ذات الاهی نابود گشته و از او وجودی باقی نمی ماند، هر لحظه وجهی از وجود بشری فنا می شود. در فنا انسان به نابودی نمی رسد، بلکه به این معرفت دست می یابد که کثرتی حقیقی در عالم نیست و عالم چیزی جز حق نیست، در این مرحله سالک حتی از فنای خود نیز بی خبر بوده و نمی داند که فانی است؛ که این عالی‌ترین مرتبه فنا است که با عنوان بقاءبالله از آن یاد می کنند.

## منابع و مأخذ

- ۱- ابن منظور، *لسان العرب*، دارالفکر للطباعة والنشر، لبنان، ۱۴۱۰هـ.ق.
- ۲- ابن عربی، محی الدین، *فتوحات مکیه*، بیروت، انتشارات دارالفکر، ۱۴۱۴ ق.
- ۳- \_\_\_\_\_، *فتوحات مکیه فی معرفه اسرار المالکیه و المکیه*، ترجمه: محمد خواجوی، انتشارات مولی، ۱۳۸۱.
- ۴- \_\_\_\_\_، *کتاب المعرفه*، تقدیم و تحقیق: محمد امین ابوجوهر، دمشق، ۲۰۰۳ م.
- ۵- ارنست، کارل، *روزبهان بقلی*، ترجمه: دکتر مجدالدین کیوانی، مرکز، تهران، ۱۳۷۷.
- ۶- الزبیدی، تاج العروس، منشورات دار مکتبه الحیاه، لبنان.
- ۷- بقلی شیرازی، روز بهان، *شرح شطحیات*، تصحیح: هانری کرین، تهران، طهوری، ۱۳۷۴.
- ۸- جامی، عبدالرحمان، *نفحات الانس من حضرات القدس*، تصحیح: محمود عابدی، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۰.
- ۹- جلالی پندری، یدالله؛ مهری زینی، *فناهی عارفانه، بقای جاودانه*، مجله مطالعات عرفانی، شماره ۷، بهار و تابستان ۱۳۸۷.
- ۱۰- خمینی، روح الله، *تعلیقات علی شرح الفصوص الحکم*، چاپ دوم، پاسدار اسلام، قم، ۱۴۱۰ ق.
- ۱۱- \_\_\_\_\_، *تعلیقه علی شرح فصوص الحکم و مصباح الانس*. با مقدمه: محمدحسن رحیمیان، قم، پاسدار اسلام، ۱۴۰۶ ق.
- ۱۲- \_\_\_\_\_، *حاشیه بر اسفار*، ج ۱، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- ۱۳- \_\_\_\_\_، *سر الصلوه*، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۸۸.
- ۱۴- دهباشی، مهدی، و سید علی اصغر میر باقری فرد، *تاریخ تصوف (۱)*، انتشارات سمت، ۱۳۸۶.
- ۱۵- دهخدا، لغت نامه.
- ۱۶- علامه حلی، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۷هـ.ق.
- ۱۷- غزالی، امام محمدبن محمد، *الاربعین فی اصول الدین*، چاپ قاهره، ۱۴۰۸.
- ۱۸- غنی، قاسم، *تاریخ تصوف در اسلام*، چاپ چهارم، زوار، تهران، ۱۳۶۶.
- ۱۹- قشیری، ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن، *رساله قشریه*، انتشارات علمی و فرهنگی، چ

- چهارم، ۱۳۷۴.
- ۲۰- قیصری، داود بن محمود، شرح القیصری علی فصوص الحکم، بیدار، قم، ۱۳۶۳ ش.
- ۲۱- طباطبایی، محمد حسین، المیزان، ج ۲، ج ۶، ج ۱۵، ج ۶، ج ۱۹.
- ۲۲- کاشانی، عزالدین محمود، مصباح الهدایه، جلال الدین همایی (مصحح)، نشر هما، ۱۳۸۸.
- ۲۳- کاشانی، عبدالرزاق، لطائف الاعلام فی اشارات اهل الالهام، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۰.
- ۲۴- لاهیجی، شمس الدین، مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۷۱.
- ۲۵- مدرس رضوی، دیوان اشعار سنایی غزنوی، چاپ سوم، سنایی، تهران، ۱۳۵۴.
- ۲۶- مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، انتشارات صدرا، ۱۳۷۸.
- ۲۷- معجم مقاییس اللغة، الحکیم، سعادت، المعجم الصوفی، دار الندوه للطباعه والنشر، بیروت، ۱۹۸۱.
- ۲۸- معین، لغت نامه .
- ۲۹- موحد، صمد، مجموعه آثار محمود شبستری، کتابخانه طهوری، تهران، ۱۳۷۱.
- ۳۰- نیکلسون، رینولد، اسلام و تصوف، ترجمه: محمد حسین مدرس نهاوندی، زوار، تهران، ۱۳۴۱.
- ۳۱- نیکلسون، رینولد، عرفان عارفان مسلمان، ترجمه: دکتر اسدالله آزاد، دانشگاه فردوسی، مشهد، ۱۳۷۷.
- ۳۲- هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، محمود عابدی، تهران، سروش، چاپ اول، ۱۳۸۳.
- ۳۳- یشربی، سید یحیی، فلسفه عرفان، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی قم، چ چهارم، ۱۳۷۷.
- ۳۴- \_\_\_\_\_، عرفان نظری، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۴.
- ۳۵- یوگنی ادوارد ویچ برتلس، تصوف و ادبیات تصوف، ترجمه: سیروس ایزدی، امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۶.